شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۳شنبه

سال پانزدهم
۸ اسفند ۱۴۰۲
۱۷ شعبان ۱۴۴۵
شماره ۴۱۶۶

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
● نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۷۷٪ | ۰° ↑-۴° ↓

صبح ۵- | ظهر ۰

عصر ۱- | شب ۳-

اوقات شرعی مشهد

● اذان ظهر ۱۱:۴۴:۱۹ ● نیمه شب شرعی ۲۳:۰۲:۱۸
● غروب آفتاب ۱۷:۲۳:۳۲ ● اذان صبح فردا ۰۴:۳۹:۴۷
● اذان مغرب ۱۷:۴۱:۵۶ ● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۰۳:۴۷

کارتون شهر

#مجلس_دوازدهم

مجید ادیبی

بدون شرح!

شوخی بی‌شوخی

سخنرانی انتخاباتی، در مهمانی خانوادگی

طنزپرداز مهدی محمدی

مامان گفت: امشب که همه خونه بابابزرگت شام دعوتیم فرصت خوبیه که بیای و از کاندیدا شدنت بگی. خودت می دونی خانواده پدری من چقدر روشن ومنطقی هستن. می تونی اونجا برنامه های خودتو برای بقیه هم توضیح بدی. می دونی اگه پنج نفرشون هرکدوم به پنج نفر دیگه بگن به تو رأی بدن میشن بیست وپنج نفر واون بیست وپنج نفر هم هرکدوم به پنج نفر دیگه بگن واین زنجیره ادامه پیدا کنه، چند هزار رأی نصیبت میشه.

پیشنهاد مامان عالی بود. خانه بابابزرگ همه آمده بودند. در اولین فرصت مامان همانجا همان طور که برایم اسپند دود کرده بود وداشت دورسرم می چرخاند، گفت: بزنم به تخته پسر دسته گلم کاندیدای مجلس شده وقراره به کوری چشم هر چی حسوده سال دیگه این وقت تو مجلس باشه.

همه با خوشحالی برایم کف زدند. مامان گفت: خوب حالا پسرم خلاصه ومفید بگو برنامه هات چیه؟

گفتم: چیزی که در درجه اول باید سرلوحه کارم قرار بدم اینه که تلاش کنم شایسته سالاری رو جایگزین قوم وخویش سالاری کنم!

پسردایی ام با ناراحتی داد زد: واقعا که! الان که داری میری مجلس وبعدیه عمر می تونی دست من رو هم یه جای خوب بند کنی می گی می خوای شایسته سالاری رو به جای قوم وخویش سالاری سرلوحه قرار بدی. اصلا تقصیر من بود. هروقت اومدم خونه تون از باغمون برات سیب می آوردم، می گفتم: عیب نداره، قوم وخویشه، بذار گاز بزنه، بخوره، کیف کنه! کاش منم به جای قوم وخویش سالاری همون شایسته سالاری که میگی رو سرلوحه قرار می دادم. چون اگه من هم سیب ها رو می دادم به لبنیاتی سر کوچه مون حداقل یک قالب پنیر و چند کیلو شیر نصیبم می شد!

مامانم وقتی ناراحتی پسردایی رادید بحث راعوض کرد وبه من گفت: مرغ کیلویی ۹۰،۸۰ هزار تومن شده پسرم. واسه این چه برنامه ای داری؟

گفتم: دقیقا. مرغ که تا همین چند وقت پیش ۶۰،۵۰ هزار تومن بود الان هم باید دوباره برگرده به همون قیمت!

دوتا پسرخاله هام که مرغ فروشی داشتند ناراحت شدند. پسرخاله بزرگم گفت: مگه ماپت ومتیم مرغی که کیلویی ۷۰ هزار تومن بیشتر برامون درمیاد رو بفروشیم کیلویی ۶۰ هزار تومن.

مامانم دوباره بحث راعوض کرد و گفت: پسرم از برنامه های خودت برای اشتغال بگو.

گفتم: در این مورد باید به سمتی بریم که هیچ آدم بیکاری توخونه نباشه وهمه سرکار باشند.

این بار شوهر خاله ناراحت شد و گفت: یعنی می خوای یک کاری کنی تا حتی من که سه ماهه دیسک کمر دارم وافتادم گوشه خونه ویک دست شویی هم به زحمت میرم، مجبور شم به زحمت وبدبختی برم سرکار. واقعا که دستت درد نکنه. این بار خودم بحث راعوض کردم وگفتم: باید به شعار تنها اکتفا نکرد وبه تغذیه مردم توجه کرد.

این بار بابابزرگم که تا آن لحظه ساکت بود گفت: پس توهم حرف نزن تا سفره رو بیارن وشام بخوریم. چون به قول خودت تغذیه مردم بیش از هر چیز دیگه ای در اولویته. یاد حرف مامانم افتادم که درباره خانواده خودش گفته بود: اوناهمه شون منطقی هستند.

اول شخص

الهه تصنیف‌های ماندگار

یادی از غلامحسین بنان، خواننده و بنیان‌گذار انجمن موسیقی ایران که هشتم اسفند سال ۱۳۶۴ درگذشت

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

خانه کریم خان بنان الدوله نوری، چهارپیانو و یک ارگ داشت. شاهزاده خانم شرف السلطنه، برادرزاده ناصرالدین شاه، نوازنده قابلی در ساز پیانو بود و دخترانش، تار می‌نواختند. غلامحسین در جمع چنین خانواده فرهیخته و هنردوستی، گریزی جز هنر و موسیقی نداشت. پس از همان شش سالگی به توصیه استادانی چون مرتضی نی‌داوود به فراگیری ارگ و پیانو تشویق شد و در گام نخست، هنرجوی کوچک پدر و مادرش شد و در همان ایام، به موازات نوازندگی، با اصول و قواعد آواز نیز آشنا شد و رفته رفته، آموخته هایش را در محافل خصوصی و خانوادگی بروز می‌داد. اما در سن بیست وپنج سالگی با استخدام در اداره کل کشاورزی، به ناچار از موسیقی فاصله گرفت و پس از انتقال به شرکت ایران بار، برای کار در دفتر مرکزی به اهواز منتقل شد تا در سمت معاونت این مجموعه مشغول به کار شود. با تغییر کابینه دولت، برای کار در اداره کل غله و نان به تهران برگشت و مسئولیت تحویل کوپن نان تهران را بر عهده گرفت و روزهای اوج جوانی اش را در ادارات دولتی سپری کرد در حالی که استعداد شگرف خود در عرصه موسیقی را به جمع دوستان و آشنایان محدود کرده بود تا اینکه با خانواده کلنل علینقی وزیری وصلت کرد.

درست دو سال پس از تأسیس نخستین فرستنده رادیویی ایران: «من قصدم خواننده شدن نبود. روی علاقه خودم و سفارش استادانم، چون ناصر سیف، گاهی می خواندم. تا سی سالگی شروع نکردم. وقتی که با خانواده کلنل وزیری وصلت کردم، او مرا به موسیقی کشاند.» ورود به رادیو و پخش نخستین آثار بنان، با حیرت روح‌ا... خالقی، مسئول رادیو، همراه شد. خالقی، آن چنان از کشف صدایی نوظهور در جامعه دهه ۲۰ ایران به وجد آمده بود که از هیچ تلاشی برای رشد و معرفی او به شنوندگان دریغ نمی‌کرد. بنابراین نام غلامحسین بنان خیلی زود بر سر زبان ها افتاد و آوازهایش، زمزمه اهالی کوچه و خیابان شد. یازده سال از نخستین تجربه حضور بنان در رادیو گذشته بود که برای تدریس آواز به هنرستان موسیقی ملی دعوت شد و دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۳۴، به سمت ریاست شورای موسیقی رادیو منصوب شد و هم‌زمان به تولید آثار فاخر با همکاری بهترین آهنگ سازان و نوازندگان آن روزها همچون مرتضی محجوب، ابوالحسن صبا، علی تجویدی و... پرداخت. «گل های جاویدان»، «گل های رنگارنگ» و «برگ سبز» نیز به عنوان پرطرفدارترین برنامه های آوایی آن روزها واسطه شهرت و محبوبیت چهره های ماندگار موسیقی سنتی ایرانی از جمله حسین قوامی، محمدرضا شجریان، کوروس سرهنگ زاده و... بودند که غلامحسین بنان نیز به واسطه برنامه «گل ها» به مدیریت مرحوم داوود پیرنیا، به صدایی آشنا و محبوب تبدیل شد و جایگاه ارزشمند خود را در جامعه ایران پیدا کرد. نتیجه سال های اوج فعالیت بنان در عرصه موسیقی، خلق بیش از ۳۵۰ قطعه آوازی بود که او را در رده خوانندگان سبک وزیری - خالقی، قرار می داد. اما آنچه بنان را چه در میان قشر فرهیخته و مخاطب حرفه‌ای موسیقی سنتی و کلاسیک و چه در میان مخاطب عام آواز سنتی به محبوبیت رسانده بود، نبوغ او در ضرب شناسی، شعرشناسی، کاربرد هوشمندانه تحریرها و البته شخصیت اجتماعی و اخلاق مدارانه اش بود. ترانه های ماندگار بنان با اجرای آوازهای قدیمی کلاسیک یا آوازهای جدید و مدرن، با تلفیق شعر و موسیقی، همراه با تحریرهای منحصربه‌فردش، در سال های متمادی، توجه هر شنونده‌ای را به خود جلب می‌کردکه در این میان، قطعاتی چون «آمدی جانم به قربانت»، «بهار دلنشین»، «بوی جوی مولیان»، «توشه عمر» و «همیشه جاویدان ای ایران»، پس از سال ها همچنان زنده و جاری در میان نسل های پس از او به‌گوش می‌رسد. بنان اما در میان صدها اثر به جا مانده‌اش، بیش از هر چیز به قطعه «الهه ناز» شهرت دارد. اما به‌گمان خودش، قطعه «کاروان»، بهترین اثر اوست که برای بعد از مرگ خود خوانده است. ترانه‌ای از رهی معیری که با ترجیع بند «با ما بودی، بی ما رفتی، چو بوی گل به کجا رفتی...»، اندوه سیال در صدای بنان را به جان مخاطب منتقل می‌کند. غلامحسین بنان، سرانجام هشتم اسفند سال ۱۳۶۴ در سن هفتاد و چهارسالگی، در بیمارستان ایرانمهر تهران درگذشت و در امامزاده طاهر کرج به خاک سپرده شد.

«الهه ناز» چگونه متولد شد؟

سال ۱۳۳۳ بود که اکبر محسنی از کریم فکور خواست تا بر روی جدیدترین قطعه او، شعری بنویسد تا غلامحسین بنان آن را اجرا کند. کریم فکور که در آن روزها به تازگی صاحب دختری شده بود، این اثر را با تأکید بر کلمه الهه، تقدیم به دخترش کرد و پس از انتشار، با محبوبیت و استقبال گسترده مخاطبان رادیو همراه شد.

برای شنیدن این قطعه کد را اسکن کنید.

پشت پرده عینک دودی غلامحسین بنان

بنان در ۲۷ دی ۱۳۳۶ خورشیدی با اتومبیل شخصی به همراه دو نفر از دوستانش در جاده کرج مشغول رانندگی و در راه بازگشت به منزل بود که ناگهان در حوالی کاروان‌سرای سنگی یک تانکر نفت‌کش فاقد چراغ ایمنی عقب و پوشیده از گل ولای در مقابلش ظاهر می‌شود و تصادف شدیدی میان دو ماشین رخ می‌دهد و بنان از ناحیه صورت و چشم‌ها آسیب می‌بیند. سفر او به خارج از کشور هرچند به ترمیم چشم راست او منجر نشد اما پس از آن، از پشت شیشه تاریک عینک دودی اش، با نگاهی تازه فعالیت های موسیقایی اش را از سر گرفت: «من از این پس کوشش می‌کنم آثاری اجرا کنم که واجد وزنی شاد و شعری امیدوار کننده است. من جداً از ادامه شیوه قدیم که شباهت به مرثیه خوانی دارد خسته شده‌ام، البته در این زمینه سازندگان آهنگ باید با من همکاری کنند.»

روایت

دست‌وپا بزنید و بهشتی شوید

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

صادق رفیق من بود، صادق چند سال پیش یک ماشین پژو ۴۰۵ صفر خرید و هنوز مشماهای روی صندلی ها را نکنده بود که با ماشینش زد یک نفر را کشت، من آن روزها پیش صادق بودم، توی یک هفته شقیقه هایش سفید شد و حدود سیزده کیلو وزن کم کرد. صادق لب به غذا نمی‌زد و فقط آب و چایی می خورد و سیگار پشت سیگار. صادق به هیچ عنوان مقصر نبود، حتی پلیس یک دقیقه هم کاری با هاش نداشت. بیمه کمال و تمام قرار شد دیه را بپردازد و تعارفات متعارف را که کنار بگذاریم رفتن آن مرحوم و پول دیه اش کل خانواده شان را متحول کرد. جوان مرحوم یک کارگر بود. کل خانواده یازده نفره اش توی دوتا کپر زیر پونز روستایی در نقشه سیستان وبلوچستان زندگی می کردند و این بنده خدا با کارگری توی بم خرجشان را می داد. صادق محکوم نبود، مقصر نبود، ماشینش هم از قیمت افتاده بود، ولی صادق بال بال می زد که زودتر دادگاه برگزار شود، حکم را بپذیرد و امضا کند و بیمه دیه را بدهد و خلاص. من هم این روزها همینم. این روزهای مانده تا انتخابات همینم، یاد آن روزهای تلخ پارسال که می افتم، یاد حرف های حاج قاسم که می افتم، یاد انگشتر شکسته آرمان که می افتم دندان قروچه می روم و روز شماری می کنم برسد آن جمعه موعود و بار را از روی دوشم بردارم و خلاص. این روزها که رسانه های آن وری را تورق می کنم نمی دانم چه اصراری دارند همی به مردم القا کنند که انتخابات صوری یا بی فایده است یا در زیست و زندگی اثری ندارد و مردم ایران نروند و رأی ندهند. به این فکر کردم که اگر بی فایده است خب چرا این قدر اصرار دارند که رأی ندهیم. من از آن سالی که شناسنامه و قانون اجازه داد توی همه انتخابات شرکت کرده ام و صفحه رأی شناسنامه ام کاشی کاری شده لذت انتخاب است، ولی هیچ سالی مثل انتخابات امسال این حس غریب را تجربه نکرده ام و دریغ که کلمه ای نمی یابم برای توضیحش. من رأی می دهم ولی حسم همان پیرزنی است که رفت پیش آن مرجع تقلید و یک کیسه پول گذاشت پیش رویش و گفت خمس مالم است. بعد برگشتنا عقب عقب رفته و زل زده بود در چشم مرجع. مرجع گفته بود چه کاری است وزن گفته بود می خواهم قیافه ات را در ذهنم ذخیره کنم که فردای قیامت به خدا بگویم خدایا من کوک کوک سوزن زدم، خیاطی کردم و قران قران روی هم گذاشتم و دادم به این مرد که خرج دینم کند و تویقه اش را بگیرو ببین چه کرده با پول من. من امسال می آیم و رأی می دهم و آقایان حواستان باشد رأی تک تک من و امثال من، شما را روی کرسی های مجلس می نشاند، این را هم بگویم با مسئولیت گرفتن اولا و بالذات در مسیر دوزخ قرار خواهید گرفت. لطفا دست و پا بزنید و بهشتی شوید.

#مجلس_دوازدهم

روایت یک قاب

زنان، تغییر و تأثیر

حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

اهر، شهر کوچکی است در آذربایجان شرقی، بخشی از منطقه عشایری، روستای قره‌داغ درست در کنار گوش سمت راست گربه جغرافیای ایران. زمستان‌هایش سرد و برفی و بهار و تابستانش باصفاست. قره‌داغ را به دامنه تاریخی کوه سیاهش و دلاوران تاریخش چون ستارخان و رحیم‌خان چلبیانلو می‌شناسند. آنجا مأمن مردمان اصیلی است از سرزمین ایران که همچنان این اصالت را به‌وضوح در زبان، تبار و چهره‌شان می‌توان دید. عکس معصومه فریبرزی پرتره‌ای جمعی است از این توصیف. عکسی که عکاس همراه با یک گروه صندوق سیار انتخابات برای دهمین دوره مجلس شورای اسلامی در روستایی عشایرنشین ثبت کرده است.

صف زنان روستایی شناسنامه به‌دست و منتظر، پوشش زن کهن‌سال‌تر و چهره زنان تا حدی شاخصه فرهنگی متفاوت خود را به رخ می‌کشد، اما نکات نهفته در عکس فراتر از آن است. پشت پنج زن ایستاده، پرتره پنج مرد توی قاب‌ها دیده می‌شود. به شکل عجیبی وجوه بصری مشابهی بین عکس‌های نقش‌بسته در قاب و زن‌ها وجود دارد.

نکته در تنوع سنی عکس مردان و تفاوت پوشش و قدمت است. عکس سمت راست درست مثل زن سمت راست که پوششی قدیمی و سنتی دارد، شمایلی متفاوت است و بعد تکرار تفاوت در دیگر عکس‌ها. از همین رو عکس تبدیل می‌شود به سندی نمادین. سندی سمبلیک از تغییرات فرهنگی و اجتماعی. اینجا و در این عکس زنان وجهی مؤثرتر و فعال‌تر از مردان پیدا کرده‌اند. این‌گونه به نظر می‌رسد که این‌بار این مردان هستند که عقب‌تر از زنان ایستاده‌اند و جلوداری در فعالیت‌های اجتماعی به آن‌ها سپرده شده است. در واقعیت آماری هم چنین است. طی چهاردهه گذشته زنان در عرصه‌های مدیریتی، تصمیم‌گیری، هنری و علمی حضور داشته‌اند و نقش مؤثر آن‌ها در فعالیت‌های اجتماعی غیرقابل چشم‌پوشی است.

به پیوست عکس خوب معصومه فریبرزی نکته دیگری را نیز می‌توان اضافه کرد و آن تصویر قاب گرفته ده‌هزارتومانی منقش به تصویر مرحوم سیدحسن مدرس است که خود نمادی از مجلس و نماینده مستقل و غیروابسته است.